

را بیشترین جنین خطا واقع می شود و سر آن ارشاد فرمودید که
 روزی آنحضرت در گرمی مجلس و ذوق و شوق مجلسیان
 فرمود که سر گرمی مجلس و تاثیر قلوب بغیر التفات ارواح طیبه و نزول
 آنها در مجلس سماع ممکن نیست اما که چشم بنیادارند نیکو می بیند و تاثیر
 و تاثیر حسب استعداد موثر و متاثر است چنانچه شبی مجلس سماع بود
 تا صبح اثری از ذوق و شوق در دل کسی پیدا نبود شاه محمد زکی
 قدس ستره از انقباض مجلس دل تنگ شده در خلوتی تنجواب
 بود نزد قریب نماز صبح بخواب دید که مزار حضرت تاج العارفین
 زفته اند و آنحضرت رضوانه است بعد حصول دولت پاپوسی ایشان
 ارشاد فرمود بروید در مجلس تاسماع که در خاست و حاضرین عالم را
 تیر پاوسه همراه شدند تا دروازه احاطه مزار شریف خود رسیده بود
 که یکبار از شور مجلسیان بیدار شد و مجلس را آنقدر سرگرم دید که
 بحیرت افتاد و مجلس آمد بعد القضا می مجلس یا ظهار رویای
 صالح خود دفع حیرت مجلسیان کرد و نیز حکایتی دیگر ازین قبیل فرمود
 که همچنین در شب عرس یکبار دیگر انقباض محض بود در مراقبه
 بودم دیدم دو شخص آزاد و شش آمدند و گفتند که مجلس شمارا
 سرگرم کنیم گفتیم مضایقه ندارد آن هر دو کس در میان حلقه محفل
 نشسته ذکرهای از کار آغاز کردند چون سر از مراقبه برداشتم
 دو کس را از مجلسیان جوش پیدا بود و جسم در جوش داشتند که

طاقت آن هر دو آزاد و شش بهین قدر بود و نیز آنحضرت را رضی الله
 عنه بر قلوب اهل دلان تصریح تمام بود که کسی درین زمانه چنین
 متصرف الوجود ندیدیم و نه شنیدیم نقل است روزی از روزها
 عرس حضرت شاه حسن رضا خلیفه ممتاز و پانشین حضرت شاه
 محمد منعم قادری ابوالعلاء العظیم آبادی قدس سرهما معه یاران
 شریف آورده بودند اما یاران ایشان اوران روز تا القضا می مجلس
 سماع ذوق و شوق مطلق نشد بعد فراغ مجلس و کارخانه عرس
 آنحضرت فرمود که امروز شاه صاحب را باید داشت و وقت شب
 که شب سیزدهم است دعوت سماع باید کرد و ضیافت ایشان
 خاصه باید نمود وقت رخصت فرمود که میخواهم شب ضیافت
 ساسه کنم فردا قبل از گرمی آفتاب تفتیر فرمای دو تخانه خواهد
 شد قبول کردند چون شب سیزدهم از سماع صوفیان مجلس ترتیب
 دادند یاران ایشان را و هم ایشان را تا القضا می مجلس آنقدر
 وجد و رقص بود که قلم و زبان از بیانش قاصر است و لطف آنکه
 یاران حضرت شیخ العالمین را با وجود جوش و خوشوقتی مطلق حرکت بدن نبود
 هر کسی را مقبیه سرخوش بود پس بر جوش اما کسی را قفس نمی آمد بگرید
 و بر او برش مولوی محمد علی اکبر راند که وجد بود باز در ساعت تشکین
 دست داد و بشیر صوفیان مشاهده شد که قوال غزلی یاراگی میسر آید که ناگوار
 خاطر کسیست و مجلسیان در تنهای نیکه چیز دیگر میسر آید و باز در ساعت غزلی و

دل متاثر شدن گرفت و آنرا فائزاً تغییر حال برود چون نیکو بینی
 آن حضرت را اثری از ذوق و شوق یافتند و استند که مگر اثر
 جوش آن حضرت بود که ناگوار را یکبار مطبوع و گوارا را سه خاطر بر که و مه
 کرد و دل را صلوات تازه و بی اندازه بخشید و یکی از رتبه کمال
 و آن بود که اول قبض و بسط مجلس و قات و کثرت مهمانان
 بروی رفته منکشف شد و آن چنان در اسباب نیاز عرس
 اهتمام فرمود که اگر در پیستی که مردمان زیاد خواهند آمد هم
 زیاد سامان کرده بسیار بود که سامان خرج دو عرس در یک
 عرس نمود و گاه در یک عرس از تخمین کار پر و ازان کم فرمود
 و هرگز تصریح آن یکسے نفر فرمود چنانچه در عرس بیع الاول اکثر
 هفتاد و شتادین ریج بوزن بخت خرید ساخته یکبار فرمود سال
 عرس مذکور یکصد و پنجاه من باید گرفت بعضی نامحرمان اسرار
 عرض شد شہنت که ضرورتاً دیگر بسیار است مناسب که بقدر خرج عرس اسباب
 کرده شود و باقی مبالغ صرف ضرورت دیگر کرده آید فرمود که اسباب از خرج باقی
 خواهد ماند و عرس بیع الثانی بکار خواهد آمد چون در عرس بیع الاول همه اسباب
 بصرف آن فرمودی و درین باب اگر خریدنی کردم بروقت چها چهار تو در بر دل می
 و گاه بودی که یکمیس خواه از ریج یار و عن یا تیل زیاد از صرف خرید فرمودی
 و درین باب استقلرض پاک نه نمود و فائده آن بروقت معلوم شد که
 در عرس بیع الثانی آن مجلس پس گران و نایاب گردید و همان باقی مانده

عرس اول بکار آمدے و گاہ بسیار قبل از اعراض حکم بخیر غلبه
 باوجود گرامی دادے اگر کسی عرض سے کر دکر اندک توقف فرموده شود
 تا نرخ ارزان گردد فرمودے شاید ازین ہم گران تر شود و نزد ما گرامی
 و ازانی برابر است این پس و پیش اہل معاش راست و راست و
 فائدہ آن آخر ظاهر شد کہ مصیبتی پیش سے آید و آن زیاد سے
 غلہ و رفاست کہ چہلم و چہارم میت بکار سے آمد آن زمان سبب تقید
 خرید و گرفتن غلہ فراوان معلوم شد کہ این بود کہ پیش آمد و گاہ
 در تفسیر سے از جناب مستطاب مولانا شاہ ابوالحسن مولوی شاہ
 ابوتراب و سید العرفان و است بر کاتیم حال مجلس و کثرت قلت
 مہمانان مفصل ہم بیان فرمودے و نیز بارہا مشاہدہ و معائنہ افتاد
 کہ سائے از سبب بیماری حاضر مجلس شدن نمی تواند بعضی
 اقدس کسی را فرستاد تا تمنای حاضر شدن عرضدار و اجازت
 گیرد گاہ فرمودے کہ ویرا برداشدہ بیارند کہ از سماع گمان حجت
 قوی است چون مردمان آن بیمار را سے آوردند و ساعتی بدوق
 و شوق و وجد میشد بعد افاقہ نہ مرض ماندے نہ اثر ضعف کہ لی
 استعانت عصا تا آرام گاہ رفتے و کسی با استعانت عصا و از ان وز
 ہر خطہ طاقت و توانائی دراز دیاد شدی تا آنکہ صحت کلی یافتی
 و بعضی را فرمودے کہ چند سے صبر کن تا از الہ مرض کردہ و در مجلس
 و گیر خواهد آمد و سماع در حق و سے مضر است باعث اشتداد حرارت

خواهد گردید باین حکم اگر وی بذوق سماع خواه نخواه طالب اجازت
 شد بے بیاس خاطر و بے اجازت داوے لیکن تا انقضائے
 مجلس و بے را در مراقبه و بستگی تام بودے اما بدن را هرگز حرکت
 بهم نشد و سر سو حرکت قلب بوی راه نیافتے گوی که از سالکان طریقت
 نقل بندیه است و شبتر مجلس صبح تا وقت چاشت بس گرم
 و پیر بوی از بخت که آنحضرت را وقت صبح و رگنی بیروی و الهیاً
 بس مطبوع بود و بے سماع هم بعد نماز صبح اکثر سر جوش ماندے و
 فیض عاقل عالی را از خود بودے نقل است مولوی ابوال
 صاحب دامت برکاته میفرمود که بارالسبب عوارض چشم هر وقت
 یک چشم بندے ماند و آب می آید روزے مجلس سنت خسروی
 بر درگاه حضرت تاج العارفین رفیع بودیکسے طور خود را حاضر محفل ساختم
 اما از پنج چشم لبس منقبض بودم چون وقت برخاست مجلس قریب
 آمد آنحضرت تسبیح و ناسدان و رمال برداشت و برخاسته همه در آنجا
 و استند که حسب معمول قصد جلوه افزوری بنجالقاه عالم نپا دارد
 و از آنجا آهسته آهسته قریب ما که بقاصد رسید قدم ایستاده بودم
 تشریف آورد و اندک سر جوش بود گمان بردم که وقت رخصت
 از منار شریف اکثر چنین طور جوش می شود که یکبار قریب تر از من
 آمد و باز بے مبارک خود از بازو سے من با اندک زور چسپانید
 گویا خفیف نمیب بود یعنی سبک و بگد که یک بیک چشم بند ما کشت

و من از خوشی تن فریم که اصلا افاقه نماند و در شورش و قشدم ندانم که کدام
 وقت چشم باکشا و بعد شورش چشم کشاده یا قتم باز دیگر از آن وقت آن همه
 تکلیف گاهی نشد و آب از چشم نه آمد و این نهایت را قریب دو از ده سال شده
 باشد این کمینه بارگاه نیروران وقت حاضر بود و این تصرف آن منصرف
 الوجود چشم خود دیده بود و نیز حکایت بعضی ارباب کشف شنیدم که در
 مجلس سماع جای شست شیخ العالمین رضی الله عنه جناب رسالت
 مآب صلی الله علیه و سلم نشسته یافتند و حضرت ایشان را ندید نقل است
 شنیدم از سند العرفاء است بر کانه روزی در مجلس عرس و سبج الاول سالگان
 در وجود نذیب مولوی اشرف علی قدس سره که یکی از فرزندان حضرت
 شوکت الاعظم محبوب سبحانی رضی الله عنه بود و از یاران شیخ العالمین
 ممتاز بود هم در احوال و هم در تصرفات و مراقبه بود و دید که جناب رسالت
 مآب صلی الله علیه و سلم جلوه افروز مجلس سماع شدند و بجای شست حضرت
 شیخ العالمین رضی الله عنه و شیخ العالمین بصورت طفلکی خور و سال در کنار
 انوار آن صمد نشسته است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست شفقت گشت
 شیخ العالمین می آمد و بکمال عنایت متوجه حال شیخ العالمین رضی الله
 عنهما مولوی ممدوح را از غایت اشتغاق خیال عالم مکاشفه نمود و نیست
 که این معالده در عالم شهوت و هوس می بیند از مشاهده این عنایت یا
 و او ای دل فریب تاب و تحمل از دست رفت و آتش عشق خرمین صبر
 و تحمل را پاک سوخت و وجد مفرط و سر را در گرفت چندانکه

سر برستون سخت افتاد و دندان از جانب عرض یعنی پهن ازان
 صدمه زیاده از نصف بشکست و از دهن افتاد و ایشان را مطلق
 خبر نبود که کراسر برستون افتاد و دندان کراشکسته رسید و لطف
 آنکه نه الی بسر رسیده و نه دوسه دندان و خلق گمان می برد که حرج
 عظیم و ضربت شدید بر استخوان سر رسیده باشد گو سرنه شکسته
 چون افاقه آمد و چشم کشاد و شیخ العالمین را بر جای خود دید
 که آن عالم در گریه و ازین قبیل چند حکایات سر ابا عنایات که دلالت
 بر کمال قرب و سستی صنی الله عنه در حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله وسلم دارد بعضی ازان که قریب الفهم عوام و خواص است
 در ذکراحوال شیخ کریم رحمة الله علیه و برکاته گفته آید انشاء الله تعالی

تذکره بر سبیل حکایت

روز سه و نشت خوش بود و ایران و فرزندان استفیض خدمت
 فیض و رحمت بودند و کراولیا سلف آمد فرمود که حضرت
 مخدوم علاء الحق پندوی قدس سره از فرزندان خود مخدوم نور
 قطب عالم پندوی قدس سره چهار یا ضبت گرفت و مجاهده
 کنانیدیکه ازان آن بود که یک وصف کردن بیت اسماء خاتون
 متعلق بالیشان بود و خاتون انچنان لوق و دق بود که زیاده از هر
 مردم در آن مقیم ماند سه چنانچه روز سه شاه نور قطب عالم بیت انجلا

ایک میکر و شخصے باضطراب برسقف و س کے آند و بقضای حاجت
 بیشترت ویرا ہمال شد کہ مخدوم راسرا پا الودہ نجاست کرد
 مخدوم همچنان ماند و مطلق حرکت نہ نمود تا و س کے را اطلاع برین معنی نشو
 و شرمندہ نگردد چون آنکس از قضائے حاجت فراغت یافت
 جناب ایشان باز متوجہ پاک کردن قاروزات شدند و صاف کردہ
 بہرمان حال بسوسے و ریاضت افتند و اثنائے راه از پدربزرگوار پرکراز
 جائے موہ یاران شریفی آوردند و دوچار شدند مخدوم بزرگ
 حال ایشان دیدہ بہم شد و فرمود کہ فرزندم لباس زرد پوشیدہ
 است و تامل ملاحظہ حال دل و مکر و دید کہ سر سوکبر و نخوت نفس
 و سے را اثر نہ کردہ از ان روز امتیاز سے بخشید و غرتے داد کہ حالا
 خدمت بیت انخلا موقوف کند و مطبخ خرج مصالح بسیار است
 باید کہ بسودن و کوفتن زرد و خوب و فلفل گرد و غیرہ متوجہ باشد
 از غایت محنت سودن و کوفتن مصالح مطبخ کہ دروے ہر روز چہزار
 شش ہزار مردم را طعام سخت شدے مانند زرد و خوب رنگ
 زد گردیدہ چون شیخ علاء الحق قدس سرہ دید کہ اکنون اثرے
 از شعبدہ نفس باقی ماندہ فرسوداے نور قطب عالم و ضوون
 و بیا وضو کردہ حاضر آید گفت در طریقہ پشتیہ بار یا خستے نیست
 کہ ترا بدان امر تم مگر ہمین کہ دو رکعت نماز پیش من بگذار و در ان
 دو رکعت تکبیل طریقیہ بوسے کنانید و برین میان نظر عنایت تم

مورد الطاف و کرم فرزند ارجمند نور دیده آنحضرت رضی مولانا شاه
 ابوالحسن افاض علینا فیوضه عرض کردند خوشا تکمیل و زیست تریثی که بر
 نفل کار تمام شد کاش در طریقیه وارثیه و یسئیه قادریه هم چنین بودی
 که بانیز کاسیاب می گردیدیم از آنجا انبساط طبع و وقت خوش بود و عنایت پسر
 مبدول حال مولانا و محاسن هم از اغیار خالی فرمود که کمال آن روزگان
 و خوبی استثنای وقت منیفی از کجا آید اما این قدر ممکن است که هر چه حق تعالی
 بصدق پیران با عطا فرموده در وقت نفل بشما هم دادن می توانم که
 تنها در اول کبر و نخوت نفس بر ریاضت پاک نمودن بیت الخلاء خالقاً
 که محض مکالمه مختصر است رفع باید کرد و تذکیر نفس درین راه از اهم واجبات
 است چون ایام طفولگی بود عرض کردند که این ذلت اختیار کردن و خالقاً
 خود بس دشواری نماید آنحضرت بسم فرمود و گفت بغیر اختیار این امر
 ناگوار حاصل مقصد هم دشوار است کارهای دشوار مانند خودم نوقط عالم
 اختیار کنید هم مانند او شان بدو کعت نماز فایز مطالب شوید
 گویند سنگ عمل شود در مقام صبر و آرزو شود ولیک بخون جگر
 شود و حافظ صبور باشش که در راه عاشقی هر کس که جان نداد
 بجان نگیرد حاضرین در تاسف ماندند که کاش بابین ریاضت ماسور شدیم
 و مولانا مدوح را گفتند چرا اختیار این دشواری بر خود نپسندیدے فرمود اگر
 بغیر این ذلت ممکن نبودے اختیار می کردم چرا و گیر ریاضتها که پیران ما
 کرده اند رسیدن مقصود و خود نسازم تا که هر روزی که ذکر خیر حضرت

حاجه با نیرید بسطامی رضی اللہ عنہ در میان آمد فرمود که اہل تو ایچ در حل
 شان نوشتہ اند کہ بعد مرگ از وسے سوال شد ای با نیرید چه آوردی
 گفت توحید حکم شد اذکر لیلۃ اللیلن وان حکایت مشہورست کہ روز
 با نیرید شیر گاؤں خوردہ بودہ از ان در و شکم عارض شد فرمود کہ شیر گاؤں
 در و پیدا کرد بران سخن از حضرت حق تعالیٰ بود کہ دعویٰ توحید را
 نسبت در و بشیر گاؤں کنی و همچنین در جواب و سوال اسلام سخن
 بود کہ راجع بصری رضی اللہ تعالیٰ عنہا پرسیدند اسے راجعہ در بار گاہ عو
 ماچہ آوردے عرض کرد بار خدا یاد در دنیا شنیدہ بودم کہ ذات تو غنی است
 احتیاج بچیزے نداری بنابر سیچ نہ آوردم اگر میدہستم کہ ہم جستجو تہم
 اینجانیزے شود البتہ چیزے براسے تو می آوردم و ازین سہر سش خود را
 ربانی می کردم بعد ختم حکایت اسلاف فرمود کہ اکثر دین اندیشہ خواب من
 تلخ شد و شب درین اندوہ بسر کردم کہ اگر از من پرسند چه جواب دہم
 کہ سر بایہ آخرت ندارم تا آنکہ روزے درین فکر ہمین جواب بخاطر آمد و تسکین
 داد کہ این سوالہا سہرا با لطف از خاصان در گاہ ہست و مقہ بان بار گاہ نہ
 ہر مفلسی و غریبے و بے بضاعتے و شعہ فغانی یاد آید سہر و زشت فغانی
 ز باز پرس سہرس تو بکیسے و غریبے ترا کہ مے پرسدہ باہنہمہ اگر پرسند
 کہ چہ آوردی گویم خداوند از او را ہی کہ با ما ہمراہ دادہ بودی از خیر و شر
 نہ بران افزایش کردہ ایم نہ در ان نقصانے آوردہ ایم بندہ ایم اگر بفضل
 خود بخششی ہم ترا زید و اگر گناہ گیری ہم ترا سزد کہ از سہرہ آنکہ از ہم تو

کشاید زبان خبر تسلیم تو پیش عدل تو عیب نام گناه در خمیر است و بد ^{طبعی}
 و تیرگی در خمیر ما و در پارگاہ عفو و کرم تو همچون مطبعی و زایدی و عابدی
 نیست انتہی آدم بر سر سخن کہ در آن بودم **نقل است** میفرمود و سواد
 ابو تراب صاحب دامت برکاتہ و ہم جناب سولوی محمد امام صاحب امام ^{عبد}
نقلاً از شیخ العالمین رضا کہ روز میفرمود آنحضرت رضا حضور اجنبہ در محراب
 اعجاز و روز زیارت آثار شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم اکثر و بیشتر می شود
 زیادہ از شمار بودہ باشد این کمینہ بارگاہ غوثیہ سے گوید کہ کمال تالیفات
 کہ عمل سنیب بے تزویر است و سے و از دست و سے جاری کرد و حضرت
 شیخ العالمین **نائب رسول اللہ و نائب غوث الاعظم محبوب سبحانی**
 بود بروے زمین و بالائی آسمان علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام و در مجلس
 نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دور و غطا حضرت محبوب سبحانی علی ^{عبد}
 و علیہ اسلام بیشتر و بسیار از بسیار اجنہ حاضر میشدند و مستفیض و غلط
 سے گردیدند چنانچہ تفصیل در سیر بزرگان سلف مذکور است مانند تحفۃ القادری
 و مناقب غوثیہ و بہجۃ الاسرار و در احادیث و آثار و مجلس سماع شیخ العالمین ^{مذکور}
 ہم عن تعالیٰ با حضور آنها و اے مسنون کردہ تالیفات کاملہ متحقق شود
 و الحمد للہ علی حسانہ و لطفہ **نقل است** طرفہ و عجیب چنے بزرگے
 تسلیط کرد و انا اید اے منے و اور روز سے خویشان زن گفتند ہر چند از
 آستانہ حضرت شیخ العالمین دوریم و استطاعت راہ دور و زہ ندام
 و از رسم و راہ رسل و سایل محروم ایم اما کیے نظر بران آستانہ عرض ^{نقل}

کہ بالفعل نپاہ عالمیان است خود را بایر سانید باشد کہ حل این مشکل از کجا
 گردد چون برین معنی غم مصمم گردند آن جن باز آمد و گفت نمایان چنان
 و چنین غم دارید بے سود محض است فریاد از ظالم باید ما بر شما ظلم و ستم
 نہ کردہ ایم و ایذا سے نزارہ ایم و ربخے نہ سانیدہ ایم مگر گاہ گاہ ہے بدین
 این زن می آئیم و نیز نہ خلیث مردہ ام و نہ کافر مہاجن زندہ ایم مسلمان
 و مردی حضرت شیخ العالمین ام گفتند غلط و دروغ می بندید گفت درین
 صادق ام نام من عنایت علی است مدتہا در خانقاہ طالب علم بودم
 و بخدمت صاحبزادہ ہاکثر آب و خنومی و اوم نام صاحبزادہ ہا و بعضی دیگر
 اکابر بفضل از من بشنوبید و بعضی علامات صدق خود چنان بیان کرد کہ کسی
 جائے انکار و تکذیب نماند و ہم بار دیگر در عرس بیع الاول کہ زائران
 از طرفت و جوانب زن و مرد ہر سال می آیند یکبار بزرگے تسلیم چہ ہست
 و آن زن صاحب عصمت و خانہ میان صطفی فرود آمدہ بود حاضران
 بہ تدبیر اعمال و فتیہ ملتفت شدند گفت این در دوسر چہ پانہ خلیث ہستم
 و نہ باروہ ایذا آدم صورتش خوش آمد ساعنی نزدیک شستم باز خواہم رفت
 پرسیدند نام تو چیست گفت عنایت علی ما ئیم کہ درین خانقاہ حضرت شیخ
 العالمین مدتی طالب علم بودم حاضران تکذیب وی کردند گفت از
 سولوی محمد امام صاحب کہ جگر گوشہ سومی آنحضرت اند سبق سے کہ فرم
 و اکثر در پاسے خانہ برائی او شان آفتابہ می بردم اگر باور نہ دارید از او شان
 تحقیق کنید چون بعضی مردمان از سولوی مومح استفسار این معنی کردند

فرمودند نام یازدهم که عرصه دراز گذشته اما طالب علمی البته بیشتر
 درین کار سبقت میکرد **نقل دیگر** عجیب تر و غریب تر از نقل سابق
 شخصی میر خیرات علی نام مستوطن شهر بهار صید طالب علمی و روحانی
 بود بعد ایامی چند پدر و مادر و بچه‌ها را در دست خود داشت
 عرض کردند که به تمنای بیعت آمده ایم و استقامت ماندن نداریم بخواه
 شاد می بعضی اجاب و شهر عظیم آبا و اجداد بودم و بیاطن حصول این سعادت
 آرزوی کردم و باز همراه برات بعافیت خواهم رفت و روزه تنها خواهم ماند
 و راه سفر روزه با سواری زمانه تنها طی کردن نتوانم چون دران ایام به نسیب
 دشمنان مزاج مقدس را کسل بیماری بود و خوف دران بسیار اسماح
 کرد و بعد فرار از امر بیعت اهلخانه و عرض کرد که سبب استعجال ما در
 امر بیعت دیگر است و آن امر است عجیب می خواهم که بجز خود و اولاد
 و تشفی خاطر خود سازم بعد اجازت عرض کرد که زردی یک جن با ما
 فرقی دارد و گاهی چون تسلیط اجنه مسلط بهم نمی شود اما هر عقده
 که پیش می آید حاضر می شود و وصل آن میکند و بارها گفته مارا از تو
 کار نیست مگر الفته که با تو دارم قطع آن هم نمی توانم کرد از ان سبب
 در موردی و دنیاوی ترا معین و صلح می باشم و گاهی بی بند می و هم و گاهی
 تا ویب بزجر می کنم اکنون ترا اراده بیعت است و هیچ جا تا مرا تر حجان
 نمی آید از ان متفکر می باشی گفتیم بی چنین است چرا که حال خاندان سلف
 ظاهر است که فرزندان آنها بجز زندگی و او باشی دیگر شعار ندارند بلکه مذاب

رفض دارند ہر چند اجازت صحیح یافتہ باشند لیکن با این ضلالت و گمراہی
 چہ ہدایت خواہند کرد و ہم آخر فرزندان میں نیز قصد بیعت بہا سجا کنند و
 بہ پیروی پیر درستی و مجبور و خلاف مذہب مبتلا شوند و درین اندیشہ افتاد
 کہ عمر بر مساعت و تقصیر است و موت ہر لحظہ نزدیک چکنم و کجا رو علم آن
 جن گفت راست گفتی چہین است اما سن ترا جائے نشان میدہم کہ درین
 زمانہ ازوے جائے بہ تفرسیت برو بقصیبہ پہلوانی در بارگاہ عالم پناہ حضرت
 شیخ العالمین شاہ نعمت اللہ قادری کہ وے درین زمانہ نظیر ندارد
 بیعت کن وزیر دامن پناہ وے عمر لسب فرما کہ دولت دین و دنیا
 فراہم آورے گفت تم توجہ دانی بخدمت و گفت مانی و انم عجب است
 اسکے زن ما و امثال ما بسیار از بسیار در مجلس شریف وے بہر عمر
 حاضرے شوم کمال وے ندانم مگر این قدر کہ در مجلس صوفیہ این زمانہ
 مابان ہم گاہ گاہ ہے میر و حکیم اما اثرے و صلوات قلبی در خود مانیا فلتیم
 مگر در مجلس شیخ العالمین کہ وقت و جدوستی صوفیان ما ہر خیال
 متاثرے شویم کہ گوئی از خودے رویم خصوصاً وقتیکہ آن حضرت
 را وجدے آید اثر الوقت بتقریرے آید من ذاق ذاق و اکثر اجتناب
 مجلس وے حاضرے شوند و ما خود کہ در سلسلہ قادریہ بیعت دارم
 یہ نسبت انہاے مجلس خود زیادہ حاضرے شوم از سخن وی این کنیز را
 بس حیرت در گرفت کہ این چہین سخن گاسے در گوش ما نہ سیدہ
 بود گفت ترا و علامت صدق خود بیان کنم کہ از دو گواہ تصدیق

دعوی سے شروع ہوئی تو خواہش شدیکے آنکہ عرصہ ہشتادو سال
 گذشتہ تیرا شد کہ در زمان والد بزرگ آنحضرت حضرت تاج العارین ^{فاریزی}
 در ان خاتقاہ طالب علمی کردہ ام و آن زمانہ طالب علمی شاہ حسین و شاہ
 محمد کریم بود و دیگر علامت آنست کہ از حدیثے فرزند احمد آنحضرت
 مولوی ابوتراب نیاز حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی رضی اللہ
 عنہ مقرر کردہ اند و در ان نیاز احتیاط طهارت وغیرہ تمام مرتعی می دانند
 کہ کسی بیوضو یک چیز را ہم از جائے بجائے بر نمی دارد حتی کہ باورے
 و قصاب ہم بے غسل دست انداز نمی شوند و آن نیاز نشان بس
 قبول است و در ان شب بسیار بسیار از ارواح طیبہ واجتہ حاضر
 می گردند و شریک فاسق می شوند بنابراین کثیر حضور عرض میدارد
 کہ این ہر دو سخن وسے مقرون بصدق است یا نہ و رو بسوسے زمان
 یککہ حاضر بودند کرد و گفت کہ ستر ^{بمختص} بر من آشکارا فرماید حاضران
 آنست کہ ستر است و در وازدہ سال شدہ باشد کہ مولوی ابوتراب
 صاحب از ارشاد آنحضرت باچنین احتیاط کہ گفتمی نیاز ادا می کنند
 و کثرت اہل حاجتہ وغیرہ امور بیان کردند و شاہ حسین و شاہ محمد کریم خود
 عرصہ وفات ایشان را زیادہ ایام گزارا شتہ و زمانہ کہ وسے یاں
 نشان دادہ قریب صدق است آن زن را بر صدق قول آن جن
 و حصول بیعت ^{مختص} خواہ بسبب ہدایت وسے ہزار ہزار شکر بر زبان
 جاری بود باید دانست کہ آن جن نام مولوی ابوتراب صاحب مکرر ^{بود}

مگر همین قدر که فرزند کے از فرزند ان شیخ العالمین نیاز سی مقرر
 کرده است نام سولوی محروح در بابیت حکایت ما ثبت کرده ام انتم
نقل است و سال دیگر با آن زن یعنی ماور میر خیر العلی بدولت
 پابوس حضرت شیخ العالمین فایز شد بعد پیر سمش خیریت فرمود بکدام نفر
 اتفاق آمدن شده عرض کرد ما جرای شگرت است و در حقیقت و نشان
 آن جن ہم متصل مکان من در کندن زمین حجره پیدا شد مقفل
 و کلید و سکه بر قلابه آویخته تماشائیان بسیار گرد آمدند و مشوره کشان
 قفل در کردند بعد تقرر صلاح خوئی عظیم در دل هر که و مه آمد که کسی
 جرات بر آن کار کردن نتوانست بعضی از آنها که نظر بر تقدیر داشتند
 گفتند هر چه بادا باد و قصد کشادن نمودند هر چند سخت آزمائی کردند
 قفل نکشاد و بیستی بر ایشان غالب شد و بگذاشتند آن جن برین
 نظا هر شد و گفت درین حجره مقفل خزینه از زر و نقره بسیار است
 حساب لکو کما دارد و درو گیما نماده اما ممکن نیست که از زور بازوی کسی
 قفل و سکه کشاده شود و چیزی بدست آید آفات در آن بسیار است
 و این یک حجره اول است که دیده علاوه ازین مفت حجره متصل و
 واقع است معمور بدفین الا ترا قصد آن باشد کشادن قفل از دست
 تو ممکن است و می توایم که اگر لودفع بلا ازین صورت نه بند و و چارنا چار بلا
 بسوسے تو متوجه گرد و گفتم باز چه سود همین بلا سے افلاس که در آن مبتلا هم
 هزار گونه اہوں است از ان کہ در فلاح باشم و بر شوہر و فرزند یا جسم خود

افات ہمیں گفت راست ہے بنو سے نایم آئندہ بخت نسبت بروکھنہ
 شیخ العالمین و حال برو سے عرض کن اگر اجازت داد ہر قدر کہ خواہی
 بگیرد بگرترا آفتے تریسد گفتم دران چه سر لسیت و حضرت پیر و مرث را
 ازین چه علاقہ گفت تو منی دانی صرف اجازت آنحضرت در حصول
 مقصود بی آفت و بلا کافی است و پیراید تصریحی است بر فرزند عالم
 ہرگز خواہد بخشید و اگر اجازت نہ بد مجبورم بنا بر حاضر شدم و حال عورت با
 ظاہر است آنحضرت تامل بسیار کرد و بر بلا کے افلاس و عتسہ صبر و
 شکیبائی بخشید و فرمود گرد این ہو س مگر در وقت مرچیت داد
 بنور مشرا یعنی برسے ظاہر نشد کہ چرا اجازت نہ داد و این ماجرا قبل از
 انتقال و سے رضی اللہ عنہ لیسہ سال یا دو سال بودہ نقل است
 بر شہسلیط جن بود بدفع آن رجوع بحضرت شیخ العالمین میداشت
 از آنجا کہ بس شدید و قوی بود تدبیر کمایہ یعنی از و سے دشوار سے نمود
 آنحضرت ہم ند پیر سہل کہ موجب تخفیف اندامی آن جن باشد بیاطر
 وی سے فرمود تا آنکہ روز سے در خلوت شریف آن سپید زودہ حال
 ایذا سے جن بیان سے کرد در عین کلام یکبار آن جن برو سے مسلط
 شدہ قصد کشتی و ایذا سے حضرت شیخ العالمین کرد و آہستہ آہستہ
 باخشونت و غضب از جاسے خود حرکت کرد و قریب مصلای آنحضرت
 رسید و کسی از خادمان بارگاہ ہم در آن وقت حاضر نبود کہ شروع سے را
 کفایت کند و آن آسیب زدہ خود مرد قوی الجثہ و زور آور بود و دیگر

تسلیط جنیث شدیداً آنحضرت را اندکے تغیر بر بشیرہ مبارک آمدہ
یکبار آن جن فریاد بر آورد سوختم سوختم و پاک لبوخت و مرین را افاتہ تمام
آمد دیگر گاسپہ بروے تسلیط نکرد آنحضرت سے فرمود کہ من در آن ^{ساعت}
متخیر شدم کہ آن موزی قصد کشتی با من وارد و فریب رسید و توین
من از من دور ملت آن ہم نیافتم کہ کسے را آواز کنم ناچار رجوع بخصر
پیر سنگی غوث الاعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہم کردم کہ فی القدر و طرفہ ^{بعض}
امداد فرمود و چنان تعذیب و عتاب بر آن موزی شروع گردید کہ فرصت
فریاد ہم نیافت و پاک لبوخت و لعنایت حضرت غوث الاعظم
رضی اللہ عنہ ازین کردہ نجات یافتم نقل است زنی را
شیخ سدو گرفتہ بود و دعوی عشق باو سے داشت و ایند میداد شوہر
از ہر سو بایوس و از صحت وے نامید گشتہ مضطر بحضور شیخ العالمین
آمد فرمود جنیث زبردست است بسبب حمایتے کہ دار و از فتیلہ
ہم نمی ترسد اما تدبیر شوکلاً علی اللہ باید کرد فتیلہ حضرت پیر دستگیر
محبوب سجانی غوث الصمدانی روشن کن و با ہم عظم آن جناب رضی اللہ
عند چارہ نجات بجز جویندہ یا بندہ منقوش خاطر خود ساز حسرت و
فتیلہ روشن کرد چند ماہ برین گذشت کہ بجز از ویاد ایذا گیرند بدو نوع
تخلیف میداد آنحضرت بسبب اضطراب شوہریش و کیلے را فرمود کہ
از موکل فتیلہ استفسار کند کہ این چه حالتست موکلان جواب دادند کہ نیکو
معلوم است کہ حکم موکلان وے نیست مگر بخاطر شیخ العالمین ^{چند بار}

بروی لذیب و شده هم کردیم و وقت نمودیم هرگز باز نمی آید دست
 بردار نمی شود و عذر شیفنگی خود باو که از ایام طفولیت و پیش می آرد
 دیگر چه کنیم حضرت شیخ العالمین فرمود بحضور حضرت غوث الاعظم
 رضی الله عنه از طرف من عرض کنید آنها قبول کردند لیکن باز چند ایام
 بدستور در این گذشت و دیگر بار استفسار حال از موکلان کرده شد
 جواب دادند عرض هم کردیم و حسب حکم آن مولود را بسیار فهمانیدیم
 هم به نرمی و هم بگری مگر هرگز منظور نمی کنند و بی لذیب احراق دفع
 آن دشوار است و راه آن مسدود شیخ العالمین فرمود اگر چه چندان است
 پس هرگز خواهد پذیرد سازد و کس بداند و ثوابتواند رسید این چه سخن است
 باز از طرف من عرض کنید و ما هم عرض میکنم دیگر روز که از موکلان جواب
 پرسید گفتند حسب فرموده شماعرض کردم از حضور حضرت اغاثت ما
 بروی بس عتاب شد و حکم قضا توأم بدان تقاضایست از سر بیمار
 در گذر و از وی دست بردار چون چاره ندیدند همت یکماه در خوابست
 کرده که یکبار قطع تعلق دیرینه دشوار است درین عرصه با بستگی قطع تعلق
 خواهیم کرد لیکن از بیمار هم عهد گرفته شود که بار دیگر از فاکت و غیره گروین نگردد
 و نه دیگر بار نخواهم گذاشت بعد یکماه بیمار را از شر و نجات کلی دست داد
 که عرصه ده سال بنیابت تنویر این صفحه قرطاس است که گاهی اثر وی
 باز بران زن نشده نقل است اهلخانه مولوی محمد قادری صاحب
 که جگر گوشه چینی شیخ العالمین اند بیمار شد و از شر و یونوع بنوع انداز

بوی میرسد و لطف آنکه تسلیط یکبار نمی شد مگر در نظری آن
 موزیان ظاهری شدند و عجیب و غریب ایضا میدادند بجز آن
 یکے این بود که بیمار در مجمع خوشیان و حلقه اقارب و احباب نشسته
 است یکبار بے اختیار آه و ناله کرد و فریاد برآورد که دست ما بزدان
 می گیرند و می گزند و دست می افشانند چون حاضرین دست وی میدیدند
 نشان دندانهای صغیر و برنا و پیر از قبضه دست تا باز و چنان می یافتند
 که قریب بود که از زخم دندان خون برآید و سفتسار این معنی که
 از وی کردند می گفت پنج چهار مردان صغیر و کبیر از خوابت آمدند
 و دندان گزیدند و همچنین گاهی ناخن بر کله و گردن و سینه میخلائند
 و مضطرب ساختند و گاه بودی که در عین تحریریه نماز آن چنان آواز
 طمانچه آید که هر کسی می شنید و بیمار یکبار بر صلا افتاد و
 و گفته مردی که می منتظر آید بر روی سن طمانچه زد که طاقت تحمل
 آن ندانم بر زمین افتاد و مگاسه با مضطراب فریاد می کرد که مردی
 که می منتظر نیزه در دست دارد و می گوید کارت اکنون تمام میکنم از آنجا
 که تدبیر هر جس بکار بود و نفع نمی بخشید اقارب و احباب هم مضطرب
 بودند که بسیار و نیزه زود چه خواهیم کرد چون اضطراب فریاد مولود
 محمد قادر از حد گذشت و این تکالیف هم تا یکماه ماند و روز
 بیداری بر احباب هم دشوار تر نمود حضرت شیخ العالمین رافعی فریاد می
 در جوش آمد آری تا نگرید کودک حلوا فروش و بجز غشایش نمی آید

بچوش و فرمود از موکلان فتیله پسید که این چه حالت است اکنون
 نوبت ایذا خبایث تا اینجا رسید که او اسے نماز ہم متعذر شد و عزم
 یکماه پاسید فرمایو کسی در امر روز و فردا گذشت بارے ازان روز
 در نماز ایذا سے بد بختان بیدین موقوف شد و موکلان گفتند سبب
 بس شدید است و از روز ولادت جنے بس قوی شیفته بیمار است
 و پچصد نفر جن که ہر یک در قوت و جثہ نظیر خود ندارد و رفیق آن بخت
 است شادی این دختر بروے گران تر آید و ایذائی وے کہ محکم
 بستہ است و هنوز حکم بگرفتاری و سوختن آنها نفاذ یافتہ سبب آنکہ
 جن مسلمان است و مالش وے بر شما و فریاد شما یان از ظلم وی بہر دو
 بیارگاہ عالم پناہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم سیدہ است
 ندانم نسخ کر انصیب است اگر نظیر تعلق دیرینہ وے کہ انقطاع
 آن دشوار است سکوت آمد بیمار را صحت نیست و اگر بر آن عتاب
 شد خیریت است اما تا زمانیکہ امرے صادر نشود و اسچ حافظات
 سخوابہ شد شیخ العالمین بجزیر دستماع این سخن فرمود حالاً فتح است
 کہ ما قصد ایذا سے آن جن بکرده ایم ایذا ہم از طرف اوست باید کہ
 ہر خیر و کبیر استغاثہ بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کند و درو
 با استغاثہ اکثر ساز و بہہ و البتگان دامن دولت سرگرم متثال
 امر شد درین ایام یورش و ایذائی آنها زیادہ تر شد چنانچہ یکبار
 وقت شب خوابتہ بودند کہ چہ پر مکان مولوی ابو تراب کہ سی و سہ

دست نخسته طول داشت و هفتده دست عرض بر خوابیده گان ^{فکنند}
 و از ایستاده با آن چوپر حرکت داده بر ستونها آوردند که از باروی ستونها
 خم شده بود و از عنایت حضرت عوث الاعظم محبوب سبحانی رضوان
 ستونها همچنان خم شده تمام شب مانده خوابیدگان صبح بخیرت بیدار
 شدند آخر الامر در مهلت یکماه دیگر سوکلان فقیله حضرت شیخ العالمین
 مبارکباد آوردند که فلان روز بران جن بس عتاب شد اکنون از حضرت
 محبوب سبحانی رضی الله عنه هر چه حکم نفاذ خواهد یافت بدان عمل
 خواهیم کرد و بعد عرصه پانزده روز خیر آوردند که حکم حضرت پیر دستگیری است
 عنه چنان نفاذ یافته آنها که شدید تر اند گرفتار کرده در اجناد شریف آرد
 و ضعیف را بدارالعدالت سید اشرف جهانگیر رسانند و ضعف را برود
 بیاربر و کیل فقیله سوزند و کارخانه حاضران گرم شد و ضعیفان که فقیله
 حاضر می آمدند از قوت و شجارت آنها هوششان از مایان رفت و عجیب
 و غریب کارخانه مشاهده میشد که نه جائی دیدیم نه شنیدیم اگر تفصیل
 ایم هر چند از لطف خالی نیست اما رساله علیجده گردد و ارقام آن از اصل
 مطلب باز دزد و بیشتر در حاضران فقیله چشم خود دیدیم که بعضی خدیت
 عرض کردند که ما ایمان داریم اما بسبب شامت نجاست یا گناهت گرفتار
 عذابیم اگر شیخ العالمین رضوان بر خود دستگیری نماید نجات می یابیم
 و آنحضرت همان ساعت بیروے رحم آورده بموکلان ثواب فائمه بخشید
 و گفته که بروے عذاب نکتند و چیزی از اعمال مغفرت برای وی لازم

کروے تا آنکہ اور اسخبات شود و احوال بعضی بیان ہم فرمود کہ فلان
 خبیث پس راست گو بود شب بخواب آید از مشرود مغفرت خود
 مسرور ساخت و ہم ازین حکایات عجیبه غریب تر حکایت الہخانہ
 مولوی محمد علی بن شاہ شمس الدین ابوالفرح قدس سرہ بود بخوف
 اطناب قلم انداز کردم اما یک ماجرا از ان بقید تحریر سے آید تا بروی
 دیگر ماجرا ہم قیاس کنند کہ ہر روز وقت روشن شدن فتلیدہ و شنبہ
 در نظر روشن کنندہ فتلیدہ ظاہر می شد و این کس را بجواس میگردد
 کہ از افاقہ میرفت و باز بدستگیری شیخ العالمین از ان حالت نجات
 می یافت و یکبار چہ عاقر آمد و پرسید کہ از شما بیان چیزی میسریم
 اگر احسان کنید تعلیم من فرمائید حاضرین پرسیدند بگو گفت سورہ
 وَالْعَصْرِ مَا رَأَيْتَ إِذَا دُفِعَ الرَّسُولُ أَدْبَارًا
 مِنَ الْأَنْسَانِ لَقَدْ أَخَذَ مَن لَّهُمْ
 مَن لَّمْ يَأْتِيهِ الْخَبْرُ لَمَّا بَدَأَ أَفْعَامًا
 وَإِلَّا صَوْرَتَ الْبَشَرِ لَئِن لَّمْ يَظْهَرِ
 الْآيَاتُ لَفَلَا تَكْفُرُ أَصْفَارًا
 من باواز بلند خواند کہ یاد گیرم کسے از ما بیان گفت بشنو وَالْعَصْرِ ان
 الْاِنْسَانِ لَقَدْ اَخَذَ مَن لَّهُمْ مَن لَّمْ يَأْتِيهِ الْخَبْرُ لَمَّا بَدَأَ اَفْعَامًا
 وَاِذَا دُفِعَ الرَّسُولُ اَدْبَارًا مِنَ الْاِنْسَانِ لَقَدْ اَخَذَ مَن لَّهُمْ مَن لَّمْ يَأْتِيهِ
 الْخَبْرُ لَمَّا بَدَأَ اَفْعَامًا وَاِذَا دُفِعَ الرَّسُولُ اَدْبَارًا مِنَ الْاِنْسَانِ لَقَدْ اَخَذَ
 مَن لَّهُمْ مَن لَّمْ يَأْتِيهِ الْخَبْرُ لَمَّا بَدَأَ اَفْعَامًا
 بوساطت وکیل منع بلینج نمودند آن جن گفت افسوس اگر یکبار
 تمام صورت می خواند سے می دیدی آنچه می دیدی و درین یک آیت
 کہ خواندہ بود حال آنکس بس اترش سوزش بدن و بیوشی برو
 طاری گردید کہ پس تکلیف کشید حاضرین از ان جن پرسیدند کہ درین
 کار چه اسرار بود اول در اظهار آن انکار کرد بعد سعی بسیار گفت
 راست آنست کہ من عامل این صورت ہستم لیکن بر اعتبار

حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ است و ثمره آن یکے ہیں است
 کہ سورہ والعصر از سینہ ما محو کرده شد و بر شمایان عنایت است اگر
 سوکلان از خواندن سورہ مذکور بازمی داشتند ہمدین وقت جمیع حاضرین
 مجلس را ہلاک میکردم در حمایت شیخ العالمین سہتید ہر چه خواہید کہ
 نقل است شاہ محمد یوسف علیہ الرحمہ کہ سرکار بدعا و تعویذ
 داشتند ہر چند عنفوان شباب بود اما بنظر تفاوت و تشریح و صلاح
 شان از حضور شیخ العالمین رضہ اکثر خصصت فتیلہ و غیرہ یافتند
 اتفاقاً از موضع سید یوسف پور یکے کا پتہ بطلب شان عرضہ
 بحضور اقدس کردہ کہ از شر خیابث بس دل تنگ آندہ ایم اگر دستگیری
 شود و شاہ محمد یوسف خصصت کردہ شوند ما ہمہ از شروی نجات یابم
 شاہ موصوف را حکم شد کہ حاجتمندی باضطراب طلب شما کردہ است
 بروید عرض کردند کہ احوال شدت و قوت آن جنابیت از چند ایام
 بتفصیل شنیدہ ام و حال اثر اعمال و حکومت بر سوکلان فتیلہ بچہ دار
 بر بندگان حضور نیکو روشن است رفیق با بجز سوالی و سبکی در مجمع کاؤنڈ
 دیگر ثمرہ نخواہد داد و یقین است کہ ندبیر ہر جنس ساحران آشجا ہم کردہ
 باشند باز خود را دشمن یکے موزی کردن و گرفتار مخصدہ و مضحکہ شدن
 چہ سود ہر چند امید منفعت است اما عسرت با غرت از منفعت باؤ
 گوار است فرود برو و نظر بر خدا و اراہم غافل نیستیم و یک فاتحہ شاہ
 اسمعیل قدس سرہ کہ سوکل فتیلہ کلان اند خواندہ فرود برو و بین

انشاء الله تعالی همه کار حسب مراد خواهی دید شاه ممدوح ازین گنگنگار
 مولف کتاب میگفتند که والله حکومتی که بر سوکل در آنجا می کردم
 حاضران و تماشا میان را حیرت بود که زور و حکومت اهل نصاب زکوة
 بان برابر نمی شد و در اندک زمانه کارخانه و سبب مراد انجام
 یافت و اهل قریه بس معتقد کمال ما شدند آنتی و حال آنکه حضرت
 شیخ العالمین رضی الله عنہ از نصاب و زکوة اعمال پس آنخرف بودی اکثر
 از طالبان این فن که می آمدند منع نمودند و فرمودند که ما گاهی شغل
 بنصاب اعمال نکردم و ازین قضیه اوقات دور ماندن بهتر است
 که خطر جان و روئے بیشتر است سبب آنکه درین زمانه مردمان قصد
 لشخیر سوکلان از بهر دنیا میخواهند و در زمانه سلف جت کشودین
 بود و در تبع و سکار دیگر می گرفتند مناسب که اجازت اعمال از
 عالمی بگیرند مگر نصاب قصیده تبر که حضرت پیر دستگیر محبوب سجانی
 رضی الله عنہ بالنصاب هم عظم آنجناب را بهر کسی اجازت میداد
 بعضی را تبرک حیوانیات و بعضی را محض قلندره بنظر آنکه در مراقبه
 بس معین و مفید است و هم میفرمود که در ایام شباب قصد نصاب
 بعضی اعمال کردم حضرت حاج العارفین رضی الله عنہ فرمود نمی خوام
 که این قدر وقت شما در روز حساب بطلب دنیا محسوب شود
 هرگز که بخیر یاد خدا و سوسه است و شرع از خدا بدار کاین و سوسه چند
 و تا وسیع بطلب حق ترغیب نمودی و ازین واهیات باز داشته که کار